

محمد الداعي إلى الله في مكة

محمد (ص) دعوت‌کننده‌ی به سوی خدا در مکه

قال تعالى: (لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ * فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ) [247].

(هر آینه فرستاده‌ای از خود شما به سوی شما آمد، هر آنچه شما را رنج می‌دهد بر او گران می‌آید، و بر (هدایت) شما حریص، و با مؤمنان رؤوف و مهربان است * پس اگر روی برتافتند، بگو: خداوند مرا کافی است، هیچ معبودی جز او نیست، بر او توکل کردم، و او پروردگار عرش عظیم است) [248].

كان المجتمع المكي ينقسم إلى فئتين أو ثلاث:
جامعه‌ی مکه به دو یا سه گروه تقسیم می‌شد:

الأولى: هم الذين يقودون عملية الانحراف بالشرعية الحنيفية وأتباعهم. وهؤلاء قد تلبسوا بالعبادات الباطلة، سواء في عقائدهم كعبادة الأصنام أو أحكامهم الشرعية، كتحريم البحيرة والحام [249]، وهؤلاء هم سادة القوم وعلماؤهم، فمن الطبيعي أن يكون أتباعهم معظم أهل مكة.

گروه اول: کسانی که سردمدار منحرف کردن دین حنیف و یاران‌شان بودند. این عده در عبادت‌های باطل خود غوطه‌ور بودند؛ چه در عقاید مانند عبادت بت‌ها و چه در احکام شرعی همچون تحریم بحیره و حام [250]. این جماعت از بزرگان قوم و علما بودند، پس طبیعی بود که بیش‌تر اهل مکه از پیروان آنها باشند.

أما الفئة الثانية: فهم الذين وجدوا آباءهم ضالين، أو الذين ضلوا في ذلك المجتمع المنحرف عن الصراط المستقيم، ولكنهم كانوا غير راضين عن حالهم المزري، بل إن بعضهم كان في حالة ثورة داخل نفسه على تلك الأوضاع الفاسدة.

گروه دوم: کسانی بودند که گذشتگان خویش را گمراه می دانستند یا کسانی که در آن اجتماع منحرف از راه راست، گرفتار شده بودند، ولی از وضعیت نابسامان و نکوهش بار خویش خوشنود و راضی نبودند و حتی برخی از آنان در درون خود حالتی از انقلاب و برانگیخته شدن نسبت به آن اجتماع فاسد را داشتند.

أما الفئة الثالثة: فهم شردمة قليلون مرابطون على الحق، أي الديانة الحنيفية الصحيحة، أو ما وصل لهم منها، وعلى أقل تقدير منهم موحدون. فلما بعث النبي كان بشرى بالنسبة لهؤلاء المؤمنين الذين كانوا يترقبون بعثه ويتضرعون إلى الله ليبريهم مناسكهم، كما كان النبي ملجأً حصيناً وكهفاً أميناً لكل ضال يتخبط في ظلمات الجاهلية، ويبحث عن نور الحق وميزان العدل والصراط المستقيم.

گروه سوم: عدهی بسیار کمی بودند که پاسدار و حافظ حق یا همان دین حنیف ابراهیمی یا آنچه از دین حنیف به دستشان رسیده بود، بودند و حداقل می توان گفت برخی از ایشان یکتاپرست بودند. وقتی پیامبر اکرم (ص) مبعوث شد بشارتی برای این مؤمنان بود؛ کسانی که چشم انتظار بعثت او بودند و به درگاه خداوند تضرع می کردند تا عبادات و فرایض صحیح شان را به ایشان بنمایاند. پیامبر (ص) پناهی قوی و پناهگاهی مورد اعتماد برای همه ی گمراهانی که در تاریکی های جاهلیت دست و پا می زدند و به دنبال نور حقیقت و ترازوی عدالت و صراط مستقیم می گشتند، بود.

وهكذا بعث النبي في مكة أم القرى المدينة التي يحج إليها الناس، والمدينة التي تمثل المرجعية الدينية للأحناف، لیبداً بالإصلاح من المركز الديني في الجزيرة

العربية، المركز الذي طاله كثير من الفساد في العقائد والأحكام، وبعث النبي بالشرعية الإسلامية المجددة للحنيفية والناسخة لبعض أحكامها. فشرعية إبراهيم (ع) هي الأقرب للنفوس والأوفر حظاً أن ينظم تحت لوائها اليهود والنصارى الذين يقدسون إبراهيم (ع) ويعتبرونه أباً للأنبياء العظام، وبدأ النبي محمد الشجاع الذي لا يخشى في الله لومة لائم بإنذار المنحرفين من عشيرته بأمر الله سبحانه، وكانت حادثة الدار المعروفة ([251])، وبلغ النبي أقرباءه ببعثه ونبوته، كما عيّن في ذلك اليوم بأمر الله سبحانه وتعالى وصيه ووزيره وخليفته في حياته وبعد موته علي بن أبي طالب (ع)، وبدأت الدعوة إلى الله تنتشر في مكة وبدأ لسادة مكة أن مصالحهم مهددة، فأخذوا يخططون بشتى الطرق لإيذاء النبي وقتله لو أمكن وضرب الإسلام، والنبي ووصيه والمؤمنون يدعون إلى الله دون توقف، وهكذا أخذ عدد المسلمين بالازدياد. كما أنّ أذى المشركين اشتد وبدؤوا يعذبونهم ويمنعون النبي من تبليغ رسالة السماء.

به این ترتیب پیامبر (ص) در مکّه، شهر امّ القریّ مبعوث شد؛ شهری که مردم به سوش حج می‌گزاردند؛ شهری که تمثیل مرجعیت دینی احناف (یکتاپرستان) به شمار می‌فت. او مبعوث شد تا اصلاح را از مرکز دینی در «جزیره العرب» آغاز کند؛ مرکزی که مدت‌های مدید دست به گریبان فساد در عقاید و احکام بود. پیامبر اکرم (ص) با شریعت اسلام که اصلاح‌کننده‌ای برای دین حنفیت و منسوخ‌کننده‌ای برای برخی احکامش بود، مبعوث گردید. شریعت و آیین ابراهیم (ع) مقبول‌ترین در نظر آن مردمان و دارای بیش‌ترین شاخصه‌ها برای اینکه یهود و نصاری را زیر پرچم خود سازمان دهد، بود؛ چرا که آنها ابراهیم (ع) را مقدّس می‌شمردند و وی را پدر پیامبران بزرگ (علیهم السلام) می‌دانستند. حضرت محمد (ص) آن پیامبر شجاع که در راه خدا از سرزنش هیچ سرزنش‌کننده‌ای هراسی نداشت، به فرمان خداوند شروع به انذار منحرفین از نزدیکان خویش پرداخت؛ واقعه‌ی معروف «الدار = خانه» [252] اتفاق افتاد و پیامبر (ص) بعثت و نبوت خود را به نزدیکانش ابلاغ و در همان روز به فرمان خداوند سبحان و متعال وصی و وزیر و جانشین خود را در

زندگانی و پس از مرگش - علی بن ابی طالب (ع) - را معین فرمود و به این ترتیب دعوت به سوی خداوند در مکه شروع به گسترش یافت. بزرگان مکه دریافتند که منافعشان به خطر افتاده است؛ بنابراین با روش‌های مختلف شروع به نقشه کشیدن برای آزار و اذیت پیامبر (ص) و به قتل رسانیدنش و ضربه زدن به اسلام نمودند. اما پیامبر (ص) و وصی‌ش و سایر مؤمنان بی‌وقفه به سوی خداوند فرامی‌خواندند و به این ترتیب تعداد مسلمانان رو به افزایش نهاد؛ و به همین ترتیب آزار و اذیت مشرکان نیز بیش‌تر می‌شد و شروع به شکنجه‌ی مسلمانان نمودند و مانع پیامبر (ص) از تبلیغ رسالت آسمانی می‌شدند.

وهكذا دَفَعَ النَّبِيَّ إِلَى الْمَرْحَلَةِ الثَّانِيَةِ (الهجرة إلى الله). قَالَ تَعَالَى: (وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَآغَمًا كَثِيرًا وَسَعَةً وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا) [253].

به این ترتیب پیامبر (ص) به مرحله‌ی دوم کشانیده شد؛ هجرت به سوی خدا. حق تعالی می‌فرماید: (و آن کس که در راه خدا مهاجرت کند، روی زمین برخوردار می‌شود و گشایش‌ها خواهد یافت و هر کس که از خانه‌ی خویش بیرون آید تا به سوی خدا و رسولش مهاجرت کند و آنگاه مرگ او را دریابد، مزدش بر عهده‌ی خداوند است، و خداوند آمرزنده و مهربان است) [254].

وبدأ النبي يبحث عن قاعدة إسلامية ومدینه يهاجر إليها، وأخذ يلقى الناس في مواسم الحج، ويقول لهم: (هل من رجل يحملني إلى قومه، فإن قریش قد منعوني أن أبلغ كلام ربي) [255]، وقریش لم يتركوه حتى في موسم الحج، بل كانوا يحملون الناس على تكذيبه والاستهزاء به، وهو يقابلهم بالتسامح والصبر.

پیامبر اکرم (ص) شروع کرد به جست‌وجو برای مرکز اسلامی و شهری که به آن مهاجرت کند. بنابراین اقدام به دیدار با مردم در موسم حج نمود و به آنها

می فرمود: «آیا مردی هست که مرا به سوی قوم خویش ببرد؟ که قریش مرا از رسانیدن سخن پروردگارم منع می نمایند» [256]. قریش حتی در موسم حج نیز آن حضرت را آسوده نمی گذاردند؛ بلکه مردمان را وادار به تکذیب و مسخره نمودن ایشان می کردند و آن حضرت با آنان با تسامح و صبر مقابله می نمود.

روي أنه كان يقول ما معناه: (ربي اغفر لقومي إنهم لا يعلمون) [257].
روایت شده است که پیامبر (ص) به طور مرتب چنین مضمونی را می فرمود:
«پروردگارا! قوم مرا را پیامرز؛ اینان نمی دانند» [258].

وفي ظل تلك الظروف المؤلمة جاء لرسول الله وفد من نصارى الحبشة مع جعفر بن أبي طالب (ع) عند عودته إلى مكة بعد هجرته، وجماعة من أصحاب رسول الله إلى الحبشة، وكان النصارى بضعاً وثلاثين رجلاً: (فلما جلسوا إلى رسول الله واطَّلَعُوا على صفاته وأحواله وسمعوا ما تلي عليهم من القرآن آمنوا كلهم، فلما علم بذلك أبو جهل اقبل إليهم قائلاً: ما رأينا ركبا أحق منكم! .. أرسلكم قومكم تعلمون خبر هذا الرجل، فلم تطمئن مجالسكم عنده حتى فارقتم دينكم وصدقتموه فيما قال، فقالوا: سلام عليكم لا نجاهلكم، لنا ما نحن عليه، ولكم ما أنتم عليه، لم نأل أنفسنا خيراً، فنزل في حقهم قوله تعالى: (الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ * وَإِذَا يُتْلَى عَلَيْهِمْ قَالُوا آمَنَّا بِهِ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلِهِ مُسْلِمِينَ * أُولَئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا وَيَدْرَأُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ * وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَقَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَا نَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ) ([259]...) ([260]).

در سایه‌ی چنین شرایط دشوار و دردآوری، گروهی از مسیحیان حبشه به همراه جعفر بن ابی طالب هنگام بازگشتش به مکه پس از مهاجرتش به همراه گروهی از یاران رسول خدا (ص) به حبشه نزد پیامبر آمدند. مسیحیان سی و اندی بودند:

وقتی آنها با رسول خدا (ص) همنشین و از ویژگی‌ها و احوال آن حضرت باخبر شدند و به آیاتی از قرآن مجید که برایشان تلاوت می‌فرمود گوش فرا دادند، همگی ایمان آوردند. وقتی ابوجهل از این ماجرا مطلع شد به سوی آنان شتافت و گفت: ما جماعتی احمق‌تر از شما ندیده‌ایم... قومتان شما را فرستاده‌اند تا در مورد این مرد تحقیق کنید، اما همنشینی شما با او نتیجه‌ای نداشت جز اینکه از دین خود خارج شدید و گفته‌های او را تصدیق می‌کنید. گفتند: سلام بر شما! ما با شما بی‌خردانه برخورد نخواهیم کرد؛ ما بر عقاید خود هستیم و شما نیز بر عقاید خود بمانید. ما خود را از دست‌یابی به خیر محروم نمی‌سازیم. پس این آیات در حق این عده نازل شد: (آنان که پیش از این کتاب، کتابشان داده بودیم، آنها به آن ایمان می‌آورند* و چون بر آنان تلاوت شد، گفتند: به آن ایمان آوردیم، این حقی است از جانب پروردگار ما و ما پیش از آن تسلیم شدگان بوده‌ایم* اینان کسانی هستند که به پاس صبوری که کرده‌اند و بدی را با نیکی دفع می‌کنند، و نیز از آنچه روزیشان داده‌ایم انفاق می‌کنند، دو بار پاداش می‌دهیم.* و چون سخن لغوی بشنوند، از آن روی می‌گردانند و گویند: کردارهای ما از آن ما و کردارهای شما از آن شما. سلامی بر شما. ما خواستار جاهلان نیستیم)[261]....

[262].



[التوبة: 128 - 129.

[248] - توبه: 128 و 129.

[249] - روى العياشي: عن محمد بن مسلم عن أبي عبد الله (ع) في قول الله: (مَا جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحِيرَةٍ وَلَا سَائِبَةٍ وَلَا وَصِيلَةٍ وَلَا حَامٍ)، قال: (وان أهل الجاهلية كانوا إذا ولدت الناقة ولدين في بطن قالوا: وصلت، فلا يستحلون ذبحها ولا أكلها، وإذا ولدت عشراً جعلوها سائبة فلا يستحلون ظهرها ولا أكلها، والحام: فحل الإبل لم يكونوا يستحلون، فأنزل الله إن الله لم يحرم شيئاً من هذا) تفسير العياشي: ج 1 ص 347.

[250] - عياشي روایت می‌کند: از محمد بن مسلم از ابا عبد الله (ع) درباره‌ی سخن خداوند («خداوند درباره‌ی بحیره، سائبه، وصيله و حام قرار نداده است») روایت شده است که فرمود: «اهل جاهليت اگر شتری دو فرزند از یک شکم به دنیا می‌آورد، می‌گفتند: «وصلت» و ذبح کردن و خوردن آن شتر را حلال نمی‌دانستند، و اگر ده فرزند می‌زاید آن را «سائبه» (مهمل و بی‌استفاده) می‌دانستند و سوار شدن بر آن و خوردنش را حلال نمی‌شمردند؛ و «حام»: شتری حلالی بود که آن را حلال نمی‌دانستند. پس خداوند نازل فرمود: خداوند هیچ چیزی در این خصوص حرام نکرده است». تفسير عياشي: ج 1 ص 347.

[251] - روى أحمد في المسند وغيره: عن شريك بن اعمش، عن المنهال، عن عباد بن عبد الله الأسدي، عن علي رضي الله عنه، قال: لما نزلت هذه الآية: (وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ)، قال: (جمع النبي من أهل بيته فاجتمع ثلاثون فأكلوا وشربوا، قال: فقال لهم: من يضمن عني ديني ومواعيدي ويكون معي في الجنة ويكون خليفتي في أهلي، فقال رجل لم يسمه شريك: يا رسول الله أنت كنت بحراً من يقوم بهذا!! قال: ثم قال الآخر، قال: فعرض ذلك على أهل بيته، فقال علي رضي الله عنه: أنا) ج 1 ص 111. وروى الصدوق في العلل: عن علي بن أبي طالب (ع) قال: لما نزلت (وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ وَرَهْطِكَ الْمُخْلَصِينَ) دعا رسول الله بنى عبد المطلب وهم إذ ذاك أربعون رجلاً يزيدون رجلاً أو ينقصون رجلاً، فقال: أيكم يكون أخي ووصيي ووارثي ووزيرني وخليفتي فيكم بعدي؟ فعرض عليهم ذلك رجلاً: كلهم يأبى ذلك، حتى أتى عليّ، فقلت: أنا يا رسول الله، فقال: يا بني عبد المطلب هذا أخي ووارثي ووصيي ووزيرني وخليفتي فيكم بعدي، فقام القوم يضحك بعضهم إلى بعض ويقولون لأبي طالب: قد أمرك أن تسمع وتطيع لهذا الغلام) ج 1 ص 17، ولاحظ: الإرشاد للشيخ المفيد: ج 1 ص 49، مناقب ابن شهر آشوب: ج 1 ص 305، وغيرها.

[252] - احمد در مسندش و سايرين روایت می‌کنند: از شريك بن اعمش، از عباد بن عبد الله اسدى، از على [?] روایت شده است که فرمود: «هنگامی که آیه‌ی (و خویشاوندان نزدیک را هشدار ده)» نازل شد، پیامبر (ص) کسانی از اهل بیتش را گرد آورد. سی نفر جمع شدند و خوردند و نوشیدند. سپس به آنها فرمود: چه کسی دین و وعده‌های مرا از من می‌پذیرد تا همنشین من در بهشت و جانشین من بین خانواده‌ام باشد؟ مردی که نامش شریک بود برخاست و گفت: ای رسول خدا! تو دریایی هستی، چه کسی می‌تواند چنین کند؟! سپس دوباره فرمود و آن را به اهل بیتش عرضه نمود». سپس علی [?] ادامه داد: «آن، من بودم». ج 1 ص 111.

صدوق در علل الشرايع از علی بن ابی طالب (ع) روایت می‌کند که فرمود: «هنگامی که آیه‌ی (و خویشاوندان نزدیک را هشدار ده)» نازل شد رسول خدا (ص) پسران عبد المطلب را دعوت نمود. آنان در آن هنگام چهل مرد بودند، یکی کم‌تر یا بیش‌تر. پس فرمود: کدام یک از شما قبول می‌کند که برادر، وارث و وزیر من، و وصی و جانشین من پس از من باشد؟ و این موضوع را بر يك يك آنان عرضه داشت؛ ولی همه رد کردند تا نوبت به علی (ع) رسید. من عرض کردم: من، ای پیامبر خدا!

پس رسول الله (ص) فرمود: ای پسران عبد المطلب! این برادر، وارث و وزیر من، و جانشین و خلیفه‌ی من بین شما پس از من خواهد بود. آن جماعت برخاستند در حالی که برخی بر برخی دیگر می‌خندیدند و به ابو طالب می‌گفتند: تو را فرمان داد که به حرف این پسر گوش کنی و فرمانش ببری». ج 1 ص 17. همچنین مراجعه نمایید به: ارشاد شیخ مفید: ج 1 ص 49 ؛ مناقب ابن شهر آشوب: ج 1 ص 305 و سایر منابع.

[253] - النساء : 100.

[254] - نسا: 100.

[255] - مسند احمد: ج 3 ص 390، وراجع : سنن الدارمی: ج 2 ص 440، سنن ابن ماجه: ج 1 ص 73، و غیرها.

[256] - مسند احمد: ج 3 ص 390 و رجوع کنید به: سنن درامی: ج 2 ص 440 و سنن ابن ماجه: ج 1 ص 73 و سایر منابع.

[257] - إقبال الأعمال: ج 1 ص 384، بحار الانوار: ج 95 ص 167، مسند احمد: ج 1 ص 427، صحیح البخاری: ج 4 ص 151.

[258] - إقبال الاعمال: ج 1 ص 384 ؛ بحار الانوار: ج 95 ص 167 ؛ مسند احمد: ج 1 ص 427 ؛ صحیح بخاری: ج 4 ص 151.

[259] - القصص : 52 - 55.

[260] - فقه السیره للبوطی: ص 126، سیره ابن إسحاق: ج 4 ص 200، تفسیر القرطبی: ج 6 ص 356، تفسیر ابن کثیر: ج 3 ص 405، البداية والنهاية: ج 3 ص 103.

[261] - قصص: 52 تا 55.

[262] - فقه سیره لبوطی: ص 126 ؛ سیره ابن اسحاق: ج 4 ص 200 ؛ تفسیر قرطبی: ج 6 ص 356 ؛ تفسیر ابن کثیر: ج 3 ص 405 ؛ بدایت و نهایت: ج 3 ص 103.